

کلمه به سه قسم تقسیم می شود: اسم - فعل و حرف.

تقریب اسم: بر معنی غیر وابسته به زمان دلالت می کند مانند: العالم - العلم - التعلیم.
اسم تقسیم می شود به: مذکر مؤنث - جامد یا مستق - معرفه یا نکره - عرب یا یمنی.

بعضی علامتهای مخصوصه اسم:

- خبر: بالعلم - کتاب العالم.

- الف و لام: العلم - التعلیم.

- اضافه: درس العلم - کتاب علی.

- تنوین: العلم - تعلیم.

بنویس

قول: کلمه ای است که بر معنی وابسته به زمان گذشته، حال و آینده دلالت می کند: نصر - نصره - نصرته، اکتد
پیروز / سوز / خوشحال می شود /

بعضی علامتهای مخصوصه فعل عبارتند از:

- تاء ضمیر: نصرت - نصرتها - نصرتم ...

۱- تاء مؤنث ساکن: نصرت.

۲- یای ضمیر: انصرت، تنصرتن.

حرف: کلمه ای است که معنای مستقل ندارد: فی، بی، الی، علی، من و ...

اسم یا مفرد است یا مثنی و یا جمع. اسم مفرد بر یک سق، لایب حیوان یا یک انسان دلالت می کند مانند:
رجل - کتاب. اسم مفرد علامتهای ندارد.

مثنی: اسمی است که بر دو نفر یا دو چیز دلالت دارد که در حالت رفع (الف و نون) به اسم مفرد اضافه می شود و در حالت نصب و جر (یا و نون) اضافه می شود مانند:

جاء العلمان - رأیت العلمین - سلئت علی العلمین.

جمع: اسمی است که بر سه نفر یا بیش از سه نفر دلالت می کند. جمع به سه قسم تقسیم می شود: جمع مذکر سالم
جمع مؤنث سالم و جمع مکسر.

جمع مذکر سالم: در حالت رفع (واو و نون مفتوح) به فرد کلمه افزوده می شود و در حالت نصب و جر (یا و نون مفتوح) می آید مانند: جاء العلمون - رأیت العلمین - سلئت علی العلمین.

جمع مؤنث سالم: با اضافه کردن الف و تاء کسیده به فرد کلمه ساخته می شود:
العلمات - مؤمنات - اطاعات. در حالت رفع این تاء ضمه و در حالت نصب و جر کسره می گیرد:
جاءت العلمات - رأیت العلمات - سلئت علی العلمات.

در این جمع، مفرد کلمه باید شرایط زیر را دارا باشد تا بتوان جمع مؤنث سالم بسته شود:
۱- علم مؤنث: مریم، فاطمه ۲- تاء مؤنث: معلمه، مؤمنه، لیلة ۳- صبر، المرسی از سه حرف است

داشته باشد مانند: ابقان - توجیه - جریان کا - یا کلمه غیر عربی باشد: بلغیون - رنیل - لغزینون

جمع مکرر: جی است که با تغییر صورت مفرد و احیاناً تغییر حرکات مفرد ساخته می شود و زنجاری زیادی دارد که با مراجعه به فرهنگ لغت این وزنها در آنجا آمده است مانند: رجال (ج رجل) - مَدَن (ج مَدَنِيَّة) - اَسَد (ج اَسَدِيَّة) وزنجاری مثل افعال: اُنْضار - اَفْعَاء: اُنْبِيَاء - مَعْلَاء: بُخْلَاء - فِعال: جِبَال

جمع مکرر مثل کلماتی:

وزیر ^{وزیر} وزیران - شاعر ^{شاعر} شاعران - ساحر ^{ساحر} ساحران - سارِب ^{سارِب} سارِبان - سوارِب ^{سوارِب} سوارِبان - قَبِيلَة ^{قَبِيلَة} قَبِيلَات - عَجْوَز ^{عَجْوَز} عَجْوَزات - کَوکَب ^{کَوکَب} کَوکَبات - فاطمَة ^{فاطمَة} فاطمات - رسالَة ^{رسالَة} رسالَات - طویل ^{طویل} طویلان - طِوَال

* اسم از نظر جنس یا مذکر است یا مؤنث:

اسم مذکر: هرگاه اسمی بر انسان یا حیوان نزدیک است کلمات کثرت پذیر حقیقی نامیده می شود: رَجُل - اَسَد ^{توان} تَوْر - اسم مؤنث: هرگاه اسمی بر انسان یا حیوان یا ماده دلالتهای کثرت پذیر حقیقی نامیده می شود: اُم - اَبْوَدَة - بقرَة - اسم مؤنث سه علامت مخصوص دارد: تا ویربطه یا تاء مدوّره و کثرت مانند: العاقلة - الفمقصورة: بَسْرِي ^{سرماده} صغری و کبری - الف مملوون: صغراء و کسنا - خِراء

مؤنث به دو قسم تقسیم می شود حقیقی و مجازی و لفظی و معنوی:

مؤنث حقیقی دلالتهای کثرت پذیر کثرت پذیر: سَعِيدَة - اُمّ - بقرَة

مؤنث مجازی که شبیه با مؤنث با آن رفتار شود مانند شَجَرَة - صغراء در زبان عربی بر فی استیاء را مذکر و ترویی را مؤنث گفته اند بدن آنکه مذکر یا مؤنث بودن را برای آن مابصورت کرده قسم اول را مذکر مجازی و قسم دوم را مؤنث مجازی نامند

مذکر مجازی: قَلَم - قَدَر - کِتَاب مؤنث مجازی: سَمْس - عِین - اَرْض - مَرْتَب

مؤنث لفظی: اسمی است که بر مذکر دلالتهای کثرت پذیر دارد: طلعة - زکریاء

مؤنث معنوی: اسمی است که بر مؤنث دلالتهای کثرت پذیر علامت تأنیث را ندارد:

۱- علم های مؤنث مثل: مَریم، عَمّی

۲- اسم های مخصوص مؤنث: اُمّ - نِیْت - اَخْت ^{مادر دختر خواهر}

۳- اسم شهرها و کشورها: ایران - مشهد و ...

۴- بعضی اسم های اعضای زوج در جسم: عِین - کَبَد - رِجُل - اُذُن - کَف

۵- بعضی از کلمات سفیداری: اَرْض - سَمْس - دار، نار - نَفْس - حَرَب - بئر ^{خانه آتش جنگ چاه}

اسم جاهد: اسمی است که ریشه ی فعلی تراسته باشد؛ رجل - شجر - بیت - درهم - جعفر
اسم مستحق: اسمی است که از اصل فعل گرفته باشد؛ جلوس - جالوس - کاتب - هلبت - الهلم - علم - عالم.

مستحق به همت قسم رهنمی سوزد:

اسم ضاعل - اسم مفعول - اسم مکان - اسم زمان - صفت هجعت - اسم بالکله - اسم تفهیل - اسم آلت
1- اسم فاعل: برکنه دکا را یا مصنف سوزده به به حدود صفتی دلالت می کند؛ کاتب: ناصره جالوس.
در تلالی حیرد برروزان فاعل و در تلالی مزید برروزان مضارع فعل می آید که حرف مضارعه الحذف به جای آن میم منصوب می آید و ماقبل آخر آن حرکت کسره می گیرد: اذلق مضارع یتخلص - منلمن
آن میم منصوب می آید و ماقبل آخر آن حرکت کسره می گیرد: آسون - یومئین - مؤمنین

اوزان تلالی مزید:

افعال	افعال	افعال	افعال
تفعیل	تفعیل	تفعیل	تفعیل
مفاعله	مفاعله	مفاعله	مفاعله
افعال	افعال	افعال	افعال
انفعال	انفعال	انفعال	انفعال
تفاعل	تفاعل	تفاعل	تفاعل
استفعال	استفعال	استفعال	استفعال

و یک روزن دلیرا زمانه لغوه است:

افعال	افعال	افعال	افعال
تفاعل	تفاعل	تفاعل	تفاعل
انفعال	انفعال	انفعال	انفعال
اجتماع	اجتماع	اجتماع	اجتماع
انتقال	انتقال	انتقال	انتقال
تعالف	تعالف	تعالف	تعالف
استخراج	استخراج	استخراج	استخراج

عنه اسم مفعول: اسمی است که بر شخص یا چیزی که کار بر آن واقع شده است دلالت می کند؛
مکتوب و منصور - متخلص - مکتوم و معصوم

اسم مفعول از تلالی محیرد برروزان مفعول و از تلالی مزید برروزان مضارع فعل می آید حرف مضارعه حذف
و به جای آن میم منصوب ماقبل مفتوح می آید.

اسم مکان: اسمی است که بر مکان وقوع فعل دلالت می کند: مَطْبَخ - مَلْتَب - مَطْلَع

از فعل لَاتِي بر وزن مَفْعَلٌ می آید و از غیر لَاتِي بر وزن مفعول می آید (مفعول از غیر لَاتِي): مَجْتَمَع - مَسْجِد

اسم زمان: اسمی است که بر زمان وقوع فعل دلالت دارد از لَاتِي بر وزن مَفْعَلٌ می آید مانند: مَقْرِب و مَشْرِق

و از غیر لَاتِي بر وزن مفعول از غیر لَاتِي می آید.

گاهی اسم مکان از قواعد یاد شده عدول می شود و اسمی که باید بر وزن مَفْعَلٌ ساخته شود بر وزن مَفْعَلٌ می آید: مَسْجِد - مَجْلِس.

صیغه مبالغة: صفتی است به معنی اسم فاعل که بر وجود بسیاری صفتی در موصوف دلالت می کند. علامه بِئَاب

اوزان صیغی مبالغة عبارتند از: فَعَالٌ (جَبَّارٌ) - فَعَالَةٌ (عَلَامَةٌ) - مِفْعَالٌ (مِفْضَالٌ) - فِعْلٌ (مَدِينٌ)

فُعُولٌ (قُدُوسٌ) - فُعُولٌ (عُظُورٌ، صُبُورٌ) - فِعِيلٌ (رَحِيمٌ، كَرِيمٌ).

در اوزان مُشْرَكٌ صفت سَجْمٌ و صیغی مبالغة الرَّعْنُ کثرت داشته باشد مبالغة و آنرا صفت سَجْمٌ می باشد.

اسم آلت: اسمی است که بر ابزار کار دلالت می کند و بر سه وزن می آید:

مِفْعَالٌ: مَصْبَاحٌ - مِنْقَالٌ - مَقْرَاضٌ - مَكْيَالٌ

مَفْعَلَةٌ: مِزْوَجَةٌ - مِشْطَرَةٌ - مُخَصَّرَةٌ - مَلْحَقَةٌ

مَفْعَلٌ: مَضْحَكٌ - مَقْبِضٌ - مِثْرَدٌ

مَقْبِضٌ ^{لباس توی}
مَقْبِضٌ ^{بغیال}
مَقْبِضٌ ^{آلبیرگان}
مَقْبِضٌ ^{ملاوطنکن}

مَقْبِضٌ ^{پله}
مَقْبِضٌ ^{دستگیره}
مَقْبِضٌ ^{سوهان}

در وزن فَعَالَةٌ و فَعَالٌ نیز از وزن های اسم آلت ذکر کردند: غَسَّالَةٌ - حَلَّالَةٌ - تَلَّاجَةٌ - خَلَّالٌ - سَخَّانٌ

صفت سَجْمٌ: صفتی است یا بَارِدٌ و تَابٌ در موصوف: كَرِيمٌ، ابِضٌ - حَسَنٌ.

صفت سَجْمٌ از فعل لَاتِي مجرد ساخته می شود. اوزان های صفت سَجْمٌ عبارتند از:

فِعِيلٌ: كَرِيمٌ - جَبِيدٌ / فُعَالٌ: سَجَّاعٌ / فَعَالٌ: جَبَّانٌ / مَفْعَلٌ: سَلْرَانٌ - عَطَّانٌ

فَاعِلٌ: طَاهِرٌ / فُعُولٌ: عُظُورٌ، صُبُورٌ / فِعْلٌ: صَبْغٌ / فُعُولٌ: حُلُوٌ / فِعْلٌ: حَسَنٌ (نَبِيْلُوٌ)

اسم فاعل و مفعول که بر صفتی ثابت دلالت دارند صفت سَجْمٌ است: طَاهِرٌ الْقَلْبِ - مَحْمُودٌ الْقَامَةِ (راست قامت)

الترصفت بَرِيْءٌ و عَبِيْءٌ دلالت کند بر وزن أَفْعَلٌ و فُعْلَاءٌ می آید یعنی مذکر آن بر وزن أَفْعَلٌ و مؤنث آن بر وزن فُعْلَاءٌ می آید:

أَحْمَرٌ و خَضِرَاءٌ (سرخ) - أَبْيَضٌ و بَيْضَاءٌ (سفید) - أَزْرَقٌ و زُرْقَاءٌ (آبی)

أَعْوَجٌ و عَوْجَاءٌ (کج) - أَعْمَى و عَمِيَاءٌ (کور) - أَهْمَقٌ و حَقَاءٌ (أَهْق)

برای مؤنث کردن صفت سَجْمٌ یک تاء یا تَائِبٌ به آخر کلمه اضافه می کنیم به جز وزن أَفْعَلٌ که مؤنث آن فُعْلَاءٌ می باشد و وزن مَفْعَلٌ عَطَّانٌ عَطَّيٌّ - عُضْبَانٌ عُضْبِيٌّ

تفضیل یا افضل تفضیل: اسمی است که بر بزرگی صفتی در موصوف سبب موصوف دیر در صفت می آید.
 اعلم بین حسن (علی از حسن دانان است)

م تفضیل از فعل ثلاثی مجرد بر وزن افضل و عونت آن بر وزن فاعلی ساخته می شود: اکبر و کبری
 عظم و عظمی -

فعل التفضیل نباید بر رنگ یا عیب دلالت کند و الی الراجحیم از همین فعلهایی یا فعل ثلاثی مزید کما فعل تفضیل
 ازیم مصدر اینگونه فعلها را پیدای کنیم آخر آن را موصوب کرده و بعد از کلماتی چون است و است و اکبر -
 تر و اعظم می آوریم: هو اکثر احتراماً لاینه هذا است بیاضاً من ذلك. (راو از غلانی سفیدتر
 فعل ثلاثی مزید بر رنگ دلالت میکند است)

*
 اسم علم:

اسمی است که برای شخص یا حیوان یا چیزی وضع شده است و بر مسمای خود بدون نیاز به قرینه دلالت می کند:
 محمد - محمد - قرین - ملکه.

که شامل اسم کنیه و لقب می شود: اسم مثل محمد، یعقوب و حسن ... است
 کنیه: اسمی است که در اول آن اب و ام بیاید: أم کلثوم، أبو محمد ...

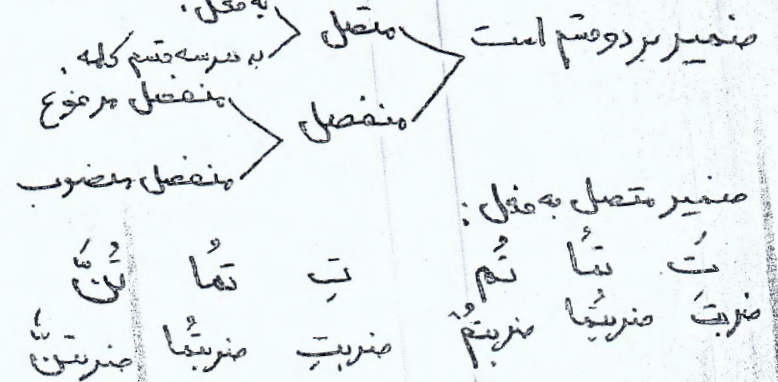
لقب: اسمی است که معنای مدح و نکوهش داشته باشد: زین العابدین - جاحظ (همان از حقه در آمده)

اسم یا معرفه است یا نکره، اسم نکره اسمی است که بر چیزی نامحقی دلالت کند که در عربی با اشاره می شود
 می آید: عالم، عالم و عالم که در فارسی با یاد آخر کلمه معنی می شود: عالمی

اسم معرفه: اسمی است که بر چیزی مشخص و معنی دلالت کند و معارف سنی هستند:

- ۱- علم
 - ۲- ضمیر
 - ۳- اشاره
 - ۴- موصول
 - ۵- معرفه به ال
 - ۶- معرفه به اضافه
- اسم علم توصیفی درست بالا آمده است.

ضمیر: اسمی است که جایشین تکلم یا مخاطب یا غایب می شود مانند: آنا - أنت و هو.
 ضمیر بردو قسم است



میر متصل به هر سه قسم کلمه :

هَ هُمَا هُمَ هَا هُمَا هُنَّ (غایب)
تَ كَمَا كُمْ تَبْ كَمَا كُنَّ (مخاطب)
جَا نَا (متكلم)

نمایر منفصل مرفوع :

هُوَ هُمَا هُمَ هِيَ هُمَا هُنَّ (غایب)
أَنْتَ أَنْتَمَا أَنْتُمْ أَنْتِ أَنْتَا أَنْتُنَّ (مخاطب)
أَنَا نَحْنُ (تَلْمِمْ)

صغایر منفصل منصوب :

إِيَاهُ إِيَاهُمَا إِيَاهُمْ إِيَاهَا إِيَاهُنَّ
إِيَاكَ إِيَاكُمَا إِيَاكُمْ إِيَاكِ إِيَاكُنَّ
إِيَايَ إِيَايَا

ضمیر اشاره : اسمی است که مشخص یا چیز معینی را با اشاره حسی نشان دهد : هذا و ذلك - اولیاء و هؤلاء
این و آن

نزدیک به ذاهو هذا - ذیه و هذیه
مذکر مذکر مفرد مونث

ذَانِ هَذَانِ (مثنی مذکر) - تَانِ وَهَاتَانِ (مثنی مونث)
ذَئِبِنِ وَهَذَئِبِنِ (مثنی مذکر) - تَئِبِنِ وَهَاتِئِبِنِ (مثنی مونث)

هتوسط
ذَالِكَ وَتِلْكَ (مفرد)
ذَانِكَ وَتَانِكَ / ذَئِبِنِكَ وَهَاتِئِبِنِكَ (مثنی)
أُولَئِكَ (جمع)

ضمیر دور یعنی
ذَلِكَ وَتَالِكَ (مفرد مذکر و مونث)
ذَانِكَ وَتَانِكَ (مثنی)
أُولَئِكَ (جمع)

موصول : اسمی است که معنی آن جز با جمله ای که بعد از آن قرار میگیرد تمام نمی شود و آن جمله که بعد از موصول
می آید صله نام دارد : موصول خاص
موصول عام (مستترک) : مَنْ وَمَا . مَنْ بَرَأَ عَاقِلٌ بَارِعٌ رَوْدٌ وَمَا بَرَأَى عَیْرَ عَاقِلٍ :

مثال : الْكُرْحُ مَنْ يَزُورُنِي .
موصول خاص
يَسْجَعُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ .
موصول غیر عاقل
موصول غیر عاقل
موصول خاص

و از آنها اسم فعل مضارع عرب است جز در دو فعل که افزون بر آن است در ادای جمع مرفوع است: رفع مرفوع
مخاطب که صبیحا بر فتح می آید: ^{مرفوع} ^{مرفوع} ^{مرفوع} - تکمیل

اسم‌های عربی؛ مفعول - مفعول + مفعول - صبیح آخر

اسم مفعول؛ اسمی است که آخر آن به الف حرکت داده می شود؛ الفتناء - العضا - ائلیا، موصیج

حکایت از حرکات اعراب در آن ظاهر می شود یعنی حرکت آن در تکریر است؛

جاء الفتناء - رأیت الفتناء - سلطت علی الفتناء

مفعول و مفعول در تکریر
مفعول و مفعول در تکریر

اسم مفعول؛ اسمی است که آخر آن به ای یا قبله می کشد منتفی می شود؛ الفاصیبا - الکرابی - المسابی.

و در هر حرکت صغیره و کسره. ظاهر می شود. حرکت صغیره ظاهر می شود.

جاء الکرابی، رأیت الکرابی - سلطت علی الکرابی،

مکت صغیره
مکت بفتح ظاهر
مکت کسره
تکریر

اسم مفعول؛ اسمی است که آخر آن به الف و همزه منتهی می شود؛ شعراء - شعراء - شعراء.

و سه حرکت فتحه صغیره و کسره در آن ظاهر می شود؛

هللا سلط شعراء - استمرت حفظة شعراء - نظرت الی ورثة شعراء.

اسم صبیح الآخر؛ تمام حرکات از فتنه کسره در آن ظاهر می شود و این علامتهای اصلی اسم است؛

الکتاب - البحر - العیة.

و علامت‌های دیگر شامل می شود که به آن علامتهای فرعی می گویند؛

۱- مثنی؛ که در حالت رفع با واو و در حالت نصب و جر با یاء می آید؛

جاء العلهان - رأیت العلهین - سلطت علی العلهین.

۲- جمع مذکر سالم؛ که در حالت رفع با واو و در حالت نصب و جر با این می آید؛

جاء العلهون - رأیت العلهین - سلطت علی العلهین.

۳- جمع مؤنث سالم؛ به این است؛ به جای فتحه کسره می آید و در حالت رفع صغیره و در حالت جر کسره

رأیت العلهات الیهاضلات - کسره به جای مفعول مفعول

۱- أَلَا لَيْتَ السَّبَابَ يَجُودُ نَوْمًا فَأَخْبِرَهُ بِمَا فَعَلَ الشَّيْبُ (دیوان ابراهیم خاندان)

هان ای کاش روزی جوان بری گشت تا او را از آنچه بری با من کرده است خبری دادم .

۲- يَرَى الْجَبَاءُ أَنَّ الْفَجْرَ حَزْمٌ وَتِلْكَ حُدُودُ الطَّبَعِ الْأَلِيمِ (دیوان صبیح)

بدلان (جباران) چنین می بیند که تاوان حزم و احتیاط است و این فریب سرست فرومایه است .

۳- فَلَمَّا قَلْبِي مَبْرُورٌ وَكَأَنَّهُ فِي طَيْبٍ بِسَرٍّ مِنَ الْأَشْرَارِ (جواهر الأدب، ابوالحسن تهمانی)

گوئی قلب من قبر اوست و گویی او در گلابی قلب من رازی از رازهاست .

۴- لِلَّهِ دَرُّ النَّائِبَاتِ مَا نَهَا صَدْرُ اللَّئَامِ وَصَيْقُلُ الْأَشْرَارِ (کلیله و دمنه)

مصیبت های سخت لظنه فریخه او نداشت و آنها زنگ ناکسان و فرورمانیان فرزند اینده ی زنگ آراگان است .

۵- إِنَّا لَفِي زَمَنِ تَرَكْنَا الْقَبِيحَ بِهِ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ إِحْسَانٌ وَ إِجْمَالٌ (دیوان صبیح)

ما در روزگارهای هستیم که نپرداختن به کار زشت از سوی بیشتر مردم غلبی و خوبی به حساب می آید .

۶- وَمَا ضَرَبْنَا إِلَّا قَلِيلًا وَجَارْنَا عَزِيزٌ وَجَارَ الْأَكْثَرِينَ ذَلِيلٌ (جواهر الأدب رسول بن عادی)

اینکه ما اندکیم در حالی که میانه های ما عزیز است و پانمانده های دلیلان خوار و ذلیل، ضرر و زیانی به ما وارد نمی کند .

۷- دَعِ التَّكَاثُلَ فِي الْخَيْرَاتِ تَطَلُّبًا فَلَيْسَ يَسْتَعْدُّ بِالْخَيْرَاتِ كَسْلَانٌ (جواهر الأدب)

سستی در خیرات را - که در جستجوی آنها هستی - رها کن که سعادت عمل به خیرات نصیب آدم است و قلیل

۸- لَا تَحْسَبِ النَّاسَ طَبْعًا وَاجِدْ أَمَلَهُمْ خَيْرًا لَسْتَ تَحْصِيحُ الْعَوَانَ (جواهر الأدب)

مردم را طبع واحد مینداز که برای آنان غریزه صاف گوناگونی هست که نمی توانی بسجاری .

۹- تَعَزَّ فَمَا سَعَادٌ عَلَى الْأَرْضِ بِأَقْبَلًا وَلَا وَزْرٌ مِمَّا قَدَّ قَضَى اللَّهُ وَأَقْبَلًا (شرح بن عقیل)

تسلت باد تو را چیزی در روی زمین پایداری نماند و از آنچه فرمان خداوند بر آن جاری است چیزی بازدارنده

۱۰- لَقَدْ دُنُوِي عِنْدَ قَوْمٍ كَثِيرَةٍ وَلَا ذَنْبَ لِي إِلَّا الْعُلَى وَ الْفَوَاضِلُ (ابوالعلاء مری)

نزد گروهی گناهان من بسیار سمرده می شود و مرا غیر از بلندی مقام و نفعهای بزرگ گناهی نیست .

۱۱- اَرَأَيْتُ وَقْتًا مِنْ عِزِّ سَوِيٍّ مُرَاقِبَةً الْمُشْرِقِ الْمُسْتَقَامِ (دیوان مثنوی)

یعنی آنکه مستحق باسْم مانند مراقبت مستحق سرگردان مراقبت وقت آن هستم.

۱۲- فَمَا سَكَنْتُ وَ الْقَوْمُ يَوْمًا بِمَوْضِعٍ كَذَلِكَ لَمْ يَسْكُنْ مَعَ الْقَوْمِ الْقَوْمِ (ابن خلدون)

آن نشسته (می و چند) روزی در مکانی با غم بنامید و همچنین است که غم با نغمهها آرام نمی یابد.

۱۳- تَقَاسَمَ النَّاسُ حَسَنَ الذِّكْرِ فَبِكَأَمَّا تَرَكْتَ مَا لَكَ بَيْنَ النَّاسِ مَقْتَسِمًا (ابوالحسن الانباری)

مردم با دنیای تو را میان خود تقسیم کردند همانگونه که تو مال خود را به مردم واگذاستی.

۱۴- يُخْفِي الْعَدَاوَةَ وَ هِيَ غَيْرُ خَفِيَّةٍ نَصْرَ الْقَدْوَةِ بِهَا أُسْرِي سَوْجُ (مثنوی)

دشمنی را پنهان می کند در حالی که عداوت مخفی شدن نیست. نگاه دشمن، آنچه را پنهان کرده است آشکار می سازد.

۱۵- كَمْ حَمُولٍ بَاتَ مِنْهَا مُلْتَمِزًا وَ عَلِيمٍ مَاتَ مِنْهَا بَعْلَانِ (ابن خلدون)

چند بسیاران دان که در آن (در دنیا) صاحب مال و دارایی بسیارند و چه بسیار دانستند که از دست دنیا به جهت ابتلا

۱۶- يَا رَاهِدَ اللَّيْلِ هَشْرُورًا بِأَوَّلِهِ إِنَّ الْعَوَائِدَ قَدْ يَطْرُقُنَ أَشْرَارًا (عبد بن زید) به بسیاریها در گذشت

ای شادمان خوابیده در آغاز شب متوجه باش که عوارض گامی سحرگامان وارد می شود.

۱۷- أَلَا أَيُّهَا اللَّيْلُ الطَّوِيلُ أَلَا أَنْجِلِ بِصَبْحٍ وَ مَا الْأَصْبَاحُ مِنْكَ بِأَوَّلِ (ابن الرواحی)

هان ای شب طولانی، با صبحی خود را برای من روشن گردان هر چند که صبح شدن تو کمتر و آخر تو تر نیست.

۱۸- يَا مَنْ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ بِعَذَابِهِ لَا تَجْعَلْنِي فِي الَّذِينَ يُعَذِّبُ (دیوان مثنوی به امیرالمؤمنین علیه السلام)

ای پروردگاری که هر کس را خواهی به عذاب خود، گرفتار عذابش می کنی، مرا در میان آنان که عذابش می کنی البته قرار

۱۹- كَلِّمْ بَيْتَ لِهَدْمٍ مَا تَبَيَّنَ الْقَوْلُ قَاءَ وَ السَّيِّدُ الرَّفِيعُ الْجَمَادِ (ابوالعلاء مثنوی)

هر خانه ای برای خراب شدن است هم آنچه کمبوتری می سازد یا آنچه صاف و درنده ای خانه های بلند و روئین بنا می کند

۲۰- رَبِّ لَعَنِي قَدْ صَارَ لِحْدًا مِرَارًا صَاحِبِي مِنْ تَرَاحِمِ الْأَصْدَادِ (ابوالعلاء مثنوی)

چه بسیار مقبره ها که بارها قبر دیگران واقع شده اند و چه بسیار از انبوهی گرد آمدن اصدا در حنّه تعبیه.

۲۱- إِذَا الْهَرَّةُ لَمْ يَكُنْ مِنَ اللَّوْمِ عِرْضُهُ فَكُلُّ رِدَاءٍ يُرْتَدِيهِ جَبِلٌ (سویل بن عادی)

هرگاه داین کسبا به تنگ نا جوانزوی آلوده نکست هر جامه ای که بر تن کند، زیباست.

۲۲- وَلَا تَطْلُقْ بِمَا أُوتِيَتْ ذَا جَدَلٍ (همیشه مجزی)

بر آنچه از دست رفت از دهگین مباس و بدانچه به تو داده شده است شایمان مشو.

۲۳- عَنِ النَّبِيِّ الَّذِي أُهْتَبَتْ فِيهِ يَلُوقُ وَرَاءَهُ فَرَجٌ قَرِيبٌ (همیشه مجزی)

این است برای آندهی که در آن بوی گلشن نزدیک است و در بیان باسد.

۲۴- لَا حَيْلَ عِنْدَكَ تَعْدِيًا وَلَا مَالَ فَلَيشعِدُ النُّطْقُ إِنْ لَمْ تَسْعِدِ الْحَالَ (دیوان منجی)

اگر اسبان و یاد ارای و مالی بزی تو موجود نیست که ادوا کنی پس باید نطق و گفتار تو یا دیگر تو باشد اگر حال ظاهر تو بیاری نتواند

۲۵- وَأَتَى اللَّهَ فَتَقَوَّى اللَّهَ بِهَا جَاوَرَتْ قَلْبَ أُخْرَى (ابن وردی)

بترس از خدا که تقوای الهی با او قلب کسی شد مگر آنکه در آن در آمد.

۲۶- وَجِئْنَا أَعَزَّ النَّاسِ أَكْثَرَهُمْ هِصِيًّا وَالرَّحْمَتُ مِنَ الْبُكَارِ يُعْرِفُ (فرزوق)

عزیزترین مردم ما را بیشتر ترین آنها با همت و کرامت ترین آنها کسی است که به بزرگیها شناخته شده است.

۲۷- وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ يَدَّخِنِي جِئْتُ يَلْقَانِي وَإِنْ عَيْتُ شَتَمَ (مشقی مهدی)

کسانی را بدترین مردم کسی است که چون با من دیدار کند مرا می ستاید و چون غایب شوم دشنام می دهد.

۲۸- وَ إِذَا الصَّدِيقُ رَأَيْتَهُ مُتَلَقًّا فَهُوَ الْعَدُوُّ وَ حَقُّهُ يُحِبُّ (صالح بن عبدالقادر)

هرگاه دوست را متعلق دیدی پس او دشمن است و حق او در می کردن از اوست.

۲۹- وَ إِذَا رَحُوتَ الْإِسْتِخْلَافًا مَاتْنَا تَبَخُّا الرُّجَاءَ عَلَى تَفْصِيرِهَا (ابوالحسن نغمای)

هنگامی که امید به امر حال داشته باشی بی گفتگو بزرگوارهای فرورزنده ، خانه ما امید بمانی کنی.

۳۰- إِذَا أَنْتَ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ مَلَكَتْهُ وَإِنْ أَنْتَ الْكَرِيمُ الْكَرِيمُ تَسَدَّدَا (دیوان منجی)

چون کریم را کریمی داری مالک او می شود و اگر کریم را کریمی داری کردن کسی می کند.

۳۱- صُنِّ النَّفْسِ وَأَحْمِلْهَا عَلَى مَا يَزِينُهَا تَحِشُّ سَالِمًا وَ الْقَوْلُ فَيْلِكَ جَبِيلٌ (منسوب به امیرالمؤمنین)

نفس خویش را نیک دار و آن را به سوی چیزهایی که آراست می دهد و دار کن تا سالم زنده کنی ، آنگاه گفتارها

در باره ما تو نیکو خواهد بود.